



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد آیدنولوژی

<https://naghd.com>

# جنگ سرد قدیم و جدید

## فرانک دیه

ترجمه‌ی: مریم فرهمند



اسفند ۱۴۰۰

پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۹۱ - ۱۹۴۷/۸) رقابت نظام‌ها بین «غرب» سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحده‌ی آمریکا و «شرق» سوسیالیستی (در آغاز، شامل جمهوری خلق چین نیز) به رهبری اتحاد شوروی وارد به اصطلاح جنگ سرد شد. تصور می‌شد بتوان با مسابقه‌ی تسلیحاتی و ارباب متقابل و تجهیز به سیستم سلاح‌های اتمی (و از طریق مسابقه در ایجاد سیستم‌های تسلیحاتی برتر) مانع از جنگ جهانی اتمی (و نابودی نوع بشر) شد. در لوای این ناقوس، جنگی اقتصادی، فن‌آورانه و مهم‌تر از آن ایدئولوژیک تحقق یافت که در عین حال نقش تحکیم روابط درونی سلطه در چارچوب نظام‌های رقیب را نیز ایفا می‌کرد. سرمشق فکری دوست - دشمن (که هم‌چنان در مقام پی‌آمد آنتی‌کمونیستی که به آئین و قاموس دولت‌های [«غربی»] ارتقاء یافته است) در آگاهی لایه‌های بسیار گسترده‌ای از مردم ریشه گرفت و با سرکوب هرگونه انتقاد در درون نظام‌ها - در شرق علیه با اصطلاح «ناراضیان»، در غرب عمدتاً علیه نیروهای سوسیالیست و کمونیست - تقویت شد. شعار رایج در غرب این بود: «مرده‌بودن به از سرخ‌بودن!».

این سیاست رویارویی همواره از نو به مرز انفجارهای نظامی می‌رسید (سوئز ۱۹۵۶، بحران برلین ۱۹۶۱، بحران کوبا ۱۹۶۲). در این دوره جنگ آشکار بین نظام‌ها، همواره با کشته‌ها و قربانیان بی‌شمار، بی‌گمان در «جنوب» جهانی - یا به اصطلاح جهان سوم - صورت می‌گرفت، جایی که در متن کشاکش نظام‌ها، نبرد علیه استعمار دست بالا را داشت. غرب، جنگ علیه استعمار را باخت، اما در سال ۱۹۹۱ در جنگ سرد پیروز شد. ایالات متحده و متحدانش در غرب همواره بر اتحاد شوروی و متحدانش در شرق، از لحاظ توسعه‌ی اقتصادی، رشد نیروهای مولد و شرایط مادی زیست انسان‌ها - شامل طبقات کارگر نیز - برتری داشتند.

جنگ سرد جدید از منطق دیگری پیروی می‌کند. این جنگ، توسط جنگی در تقسیم و بازتقسیم قدرت اقتصادی و سیاسی در مقیاس جهانی بعد از پایان رقابت نظام‌ها و توسط پی‌آمدها و تناقضات سرمایه‌داری جهانی بازار مالی تعیین می‌شود، که از ربع آخر قرن بیستم هجوم پیروزمندانه‌ی خود را آغاز کرده بود. ایالات متحده در نخستین مرحله تا شروع قرن بیست‌ویکم، مدعی نقش «ژاندارم دنیا» در «امپراتوری امریکایی» جهانی بود. عروج شتابان جمهوری خلق چین (و دیگر کشورهای آسیای شرقی نیز) از ۱۹۸۷ می‌بایست از طریق ادغام این کشور در بازار جهانی سرمایه‌داری، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی (مهم‌تر از همه در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) و نهایتاً تضعیف سلطه‌ی حزب کمونیست، در امپراتوری امریکا ادغام شود. چین از لحاظ نظامی می‌بایست قبل از چرخش قرن،

«کوتوله» ای بیش به نظر نمی‌رسید. روسیه به‌عنوان قدرت اتمی اهمیت و اعتبار داشت. روسیه به دلیل مشکلات درونی اجتماعی - اقتصادی و تبعات بحران ازمه‌پاشی اتحاد شوروی (جنگ در مناطق حاشیه‌ای) و تحول به اقتصاد سرمایه‌داری، می‌بایستی به‌عنوان رقیبی ضعیف در صحنه‌ی سیاست قدرت جهانی باقی بماند. برای اتحادیه‌ی اروپا - به ریاست آلمان - به خاطر ضعف نظامی و تنش‌های داخلی، جایگاه واسالی در خدمت رهبری امریکا در نظر گرفته شده بود.

این استراتژی غرب شکست خورد. ایالات متحده ناگزیر شد نه تنها در افغانستان بلکه در خاورمیانه شکست‌هایی را بپذیرد. قدرت قاهر [یا هژمون] او به‌واسطه‌ی تضادهای داخلی نیز تضعیف می‌شود. ریاست جمهوری ترامپ تحت لوای افول («عظمت آمریکا را دوباره بازیابیم») قرار داشت و با ارزش‌کاهی سازمان‌های هم‌پیمان غربی همراه بود. این دوران که منعکس‌کننده‌ی بحران و شکاف عمیق در جامعه‌ی امریکایی بود، راه را بر فرآیند نابودی دموکراسی و «رویای امریکایی» گشود. جلوه‌ی بارز این فرآیند در تهاجم به ساختمان کنگره در ششم ژانویه ۲۰۲۱ - و البته در گرایش گسترده به فاشیسم - آشکار شد. بی‌گمان ایالات متحده کماکان با فاصله‌ی زیادی قوی‌ترین قدرت نظامی در دنیا است. کمپانی‌های امریکایی ایالات متحده در حوزه‌ی سرمایه‌داری دیجیتال، در سرتاسر جهان دست بالا را دارند و آمریکا هم‌چنان مرکز اصلی «رژیم دلار - وال استریت» است.

هم‌زمان چین عروجش را ادامه داد. حزب کمونیست، بر موضع رهبری خود قوت بیش‌تری بخشید. این کشور عقب‌ماندگی نظامی خود را جبران کرد و اینک با برخورداری از ذخایر مالی می‌تواند سیاست توسعه و سیاست خارجی‌ای را - خصوصاً در جنوب - دنبال کند که برای این کشور، هواداران و متحدانی در سطح دولتی به‌همراه می‌آورد. بی‌شک به همان میزان که فشار سیاسی از جانب غرب افزایش یافت، روسیه و چین (همین‌طور ایران) به یکدیگر نزدیک‌تر شده و سیستم‌های هم‌پیمانی جدیدی را ایجاد کردند. آن‌ها در سازمان ملل متحد و سازمان‌های دیگر همکاری نزدیکی با یکدیگر دارند. روسیه در مقایسه با چین از نظر اقتصادی به‌شدت عقب افتاده است و مجبور به مقابله با شرایط بی‌ثبات و تحت حاکمیت دیکتاتورها در کشورهای حاشیه‌ای (متعلق به اتحاد شوروی سابق، هم در شرق و هم در غرب کشور) است، و در غرب نیز مواجهه با ناتو که هرچه بیش‌تر به مرزهای روسیه نزدیک‌تر می‌شود. سربازان ناتو با مشارکت آلمانی‌ها، در حال انجام مانور [نظامی] در مرزهای روسیه هستند.<sup>[۱]</sup> رژیم‌های راست افراطی در اروپای شرقی به خطر مداخله‌ی نظامی روسیه در اوکراین متوسل می‌شوند تا از این طریق،

مهم‌تر از همه، پای ایالات متحده را از لحاظ نظامی به اروپای شرقی بکشانند. هم‌زمان روسیه در خاورمیانه و افریقای شمالی از نفوذ بیش‌تری برخوردار شده است.

در زمان ریاست جمهوری جو بایدن دمکرات چرخشی استراتژیک روی داده است. هدف ثابت مانده است: «حفظ نظم جهانی مساعد برای لیبرالیسم (از لحاظ اقتصادی و سیاسی - فرانک دیپه)» که صرفاً می‌تواند توسط ایالات متحده، «به‌مثابه تنها اَبَر‌قدرت تضمین شود.» [۲] تنها چیز جدیدی که بر دانش ما افزوده شده این است که ایالات متحده فقط در صورتی قادر است امر رهبری خود را تثبیت یا بازسازی کند که روابط هم‌پیمانی خود را با متحدان اروپایی‌اش در ناتو (اما هم‌چنین در منطقه‌ی اقیانوس آرام - از ژاپن تا استرالیا) تجدید کند، و هم‌چنین زمانی، که موفق شود فرآیند گسترش قدرت چین (تا اندازه‌ای کم‌تر، روسیه) را نیز در سیستم بین‌المللی متوقف کند و به عقب براند. این امر به‌خودی‌خود نیازمند آمادگی استفاده از تهدید به اعمال مجازات‌های اقتصادی و ارعاب نظامی است. این [آمادگی برای تهدید] باید آن‌جایی خود را ثابت کند که چین و روسیه درگیر تنش‌هایی در حاشیه‌ی کشورهای خود (در تایوان/اوکراین) هستند. متحدین لیبرال ایالات متحده در اروپا و حوزه‌ی اقیانوس آرام از زوال [قدرت] آمریکا و غرب هراس دارند و از فروپاشی انسجام اجتماعی درونی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری غربی در پی بحران‌های پایان‌ناپذیر از زمان سقوط عظیم ۲۰۰۸ به بعد بخوبی آگاه هستند.

بحران کرونا از ۲۰۲۰، بار دیگر موجب تقویت این ترس‌ها شده است. در شرایط حاضر این رویارویی همواره بیش‌تر و بیش‌تر، به‌مثابه تقابل نظام‌ها، میان دمکراسی غربی و اقتدارگرایی شرقی صحنه‌سازی می‌شود. بخصوص اخیراً [سیاست] رسانه‌های اصلی به این سمت چرخیده است که خطرات گسترش نظامی و تهدیدات آن از جانب شرق و جنبه‌ی سرکوبگر و تمامیت‌خواه شرق را در مرکز پروپاگاندای روز به روز فربه‌شونده‌تر خود قرار می‌دهند؛ پروپاگاندایی که بی شک - مانند دوران جنگ سرد قدیم - هدفش دفاع از هژمونی ایدئولوژیک لیبرالیسم غربی (اقتصاد بازار سرمایه‌داری، به‌علاوه‌ی دمکراسی پارلمانی نمایندگی تحت لوای حقوق بشر) است و از این طریق می‌خواهد سلطه‌ی نخبگان قدرت متعهد به لیبرالیسم را در درون خود تحکیم بخشد.

با این حال زمانه تغییر کرده است. جذابیت مدل نئولیبرالی سرمایه‌داری و هم‌چنین نظام سیاسی‌ای، که آماجش الگوی ایالات متحده آمریکاست، به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. بحران حقوق بشر، بحران پارلمان‌تاریسم و بحران مدل رفاه در ایالات متحده مشهود است. اخیراً یک سخنگوی حزب کمونیست چین در مجادله‌ای لفظی میان مقامات عالی‌رتبه‌ی این دو کشور به این واقعیت اشاره کرد.

به‌علاوه [نمایندگان] گروه‌های مقتدری در حوزه‌ی تجارت و سیاست — بابت درهم‌تنیدگی‌های اقتصادی و مالی با روسیه و چین — در زمینه‌ی تشدید تنش و درگیری، و همچنین از سرگیری نزاع ایدئولوژیکی جدید بر سر تقابل نظام‌ها به غرب هشدار داده‌اند. البته این تفاوت‌ها سیاست‌امپراتوری رو به زوال امریکایی را خطرناک‌تر می‌کند.

برای [حزب] چپ، با توجه به این تنش‌ها و ترکیب‌های کنونی، باید روشن و آشکار باشد که تقویت جنبش صلح در کشور خودی از چه اهمیت بالایی برخوردار است. در این‌جا مسئله صرفاً حمایت از نیروهای سیاسی نیست که برای راه‌حل‌های صلح‌آمیز در تنش‌های بین‌المللی، یا تنش‌زدایی و کاهش تسلیحات در تلاش‌اند. چپ باید هم‌زمان وارد مجادلات ایدئولوژیک با نیروهایی شود که می‌خواهند به اسم دمکراسی و حقوق بشر، رژیم چین را به‌مثابه دشمن تعریف کنند. در این راه، پرسش‌های جدید و دشواری در برابر چپ قرار می‌گیرند. بسیار ساده‌لوحانه خواهد بود اگر درگیری‌های جهانی بر سر قدرت بر اساس مبانی جنگ سرد قدیم (سرمایه‌داری علیه سوسیالیسم) موضوع اندیشه باشند. در این‌جا باید پرسش‌های معطوف به سرشت نظام‌های اجتماعی و سیاسی روسیه و چین (که البته بسیار متفاوتند) تبیین شوند یا حداقل مورد اشاره قرار گیرند.

### یادداشت‌ها:

[۱] تصور کنید که: سربازان روسی/چینی و کوبایی با همکاری سربازان مکزیکی در مرز تکزاس آمریکا مشغول تمرین [نظامی] باشند. در بحران - کوبا، ناوهای جنگی ایالات متحده، راه را بر کشتی‌های اتحاد شوروی که حامل اسلحه برای کوبا بودند، بستند. رئیس‌جمهور آمریکا قبلاً اعلام کرده بود که شکستن محاصره به معنی آغاز جنگ میان ایالات متحده و اتحاد شوروی خواهد بود.

[۲] رابرت کاگان: محکوم به ابرقدرت‌بودن. چرا نقش رهبری ایالات متحده ضروری است؛ در: نشریه‌ی *سیاست آلمان و سیاست بین‌المللی*، شماره ۴، سال ۲۰۲۱، صفحات ۶۳ تا ۷۵. رابرت کاگان در سال ۲۰۰۳ مبلغ نقش ایالات متحده به‌مثابه ژاندارم جهانی (در افغانستان، عراق) بود و صلح‌طلبان اروپا را مورد تمسخر قرار می‌داد ([در: *بهشت و قدرت. آمریکا و اروپا در نظم نوین جهانی*، لندن ۲۰۰۳).

منبع:

<http://www.zeitschrift-marxistische-erneuerung.de/article/3922.der-alte-und-der-neue-kalte-krieg.html>